

تولید بسیار بائین است ترویج نمود ؟ آیا میتوان انباشت سریعی کسه بدلیل عقب ماندگی کشور و فشار سرمایه داری جهانی ضروری است ، بدون تقسیم جامعه به گردانندگان امور کلی جامعه و کسانی که توسط آنها اداره میشوند ، یعنی اداره کنندگان نیروی کار و اداره شوندگان ، به انجام رسانید ؟ آیا چنین تقسیم ، میتواند پیش از آنکه ، کسانی که بر تولید تسلط هستند ، بر توزیع تولید نیز به نفع خود تسلط یابند ، پایان پذیرد ؟ آیا يك انقلاب کارگری در يك کشور عقب افتاده و منزوی در دنیای سرمایه داری جهانی پیروزمند ، میتواند چیزی بجز " لحظه‌ای در روند " رشد سرمایه داری باشد ، هر چند طبقه سرمایه دار سرنگون گردد ؟

چرا برنامه پنجساله اقتصادی حاکی از تبدیل کردن دیوانسالاری به يك طبقه حاکمه است .

در فصل اول و دوم دیدیم که شروع برنامه پنجساله اقتصادی نشان دهنده نقطه تحولی در رشد روابط توزیع ، در رابطه بین انباشت و مصرف ، در بازاری کار و سطح زندگی کارگران ، در تسلط بر تولید ، در حقوق قانونی کارگران ، در ارگانهای کار اجباری ، در رابطه کشاورزان با وسائل تولید ، در افزایش شگرف مالیات کل فروش و بالاخره در ساختار و تشکیلات ماشین دولتی بود . واقعیت صنعتی کردن و اشتراکی کردن ، برای توده هائی که آرزوهایشان را در آن تحقق یافته می‌دیدند و حتی برای توهّمات خود دیوانسالاران نیز تبدیل به يك تضاد تمام عیار گردید . آنها تصور میکردند که برنامه پنجساله اقتصادی ، شوروی را بسرعت در جهت سوسیالیسم پیش میبرد . اگر چه این نخستین باری نیست که در تاریخ ، نتیجه اعمال بشر در تضاد آشکار با آرزوها و خواستههای او قرار گرفته است .

چگونه میتوان به این پرسش که چرا برنامه پنجساله اقتصادی چنین نقطه تحولی بود پاسخ داد ؟

برای نخستین بار دیوان سالاری، خواهان ایجاد يك پـرولتاریـا و انباشت سریع سرمایه بود. به دیگر سخن، دیوانسالاری خواهان تحقق بخشیدن سریع به مأموریت تاریخی بورژوازی بود. انباشت سریع سرمایه بر اساس سطح پائین تولید، درآمد سرانه ملی ناچیز باید فشار بارگران را بردوش مصرف‌تودمها و سطح زندگی آنها قرار میداد. تحولات چنین شرایطی، دیوانسالاری تجسم مشخص سرمایه شده بود و برای او انباشت سرمایه آغاز و پایان همه چیز بود، باید همه آثار کنترل کارگری را از بین میبرد، باید با تهدید اعتقاد را در روند کار جایگزین میساخت، باید به امتیزه کردن طبقه کارگرمی پرداخت و باید تمام زندگی سیاسی - اجتماعی را به زور در قالب دیکتاتوری جای میداد. بدیهی است دیوانسالاری که وجودش در روند انباشت سرمایه ضرورت پیدا کرد و تبدیل به عامل به آلت ستم بر کارگران گردید، در بکار بردن سیادت سیاسی خود در روابط تولید، برای کسب برتری در روابط توزیع هرگز سستی نورزید. بدینسان صنعتی کردن و انقلاب تکنیکی در کشاورزی ("اشتراکی") در يك کشور عقب مانده تحت شرایط محاصره، دیوانسالاری را از يك قشری که تحت فشار مستقیم، غیر مستقیم و تسلط پـرولتاریا است تبدیل به يك طبقه حاکمه و مدیر امور کلی جامعه: هدایت نیروی کار، امور دولت، عدالت، علم، هنر و غیره "میکند".

رشد دیالکتیکی تاریخ که پراز تضادهای و شگفتیها است، این حقیقت را روشن ساخت که نخستین قدمی که دیوانسالاری با قصد ذهنی گرایانه خرد برای تسریع در امر ایجاد "سوسیالیسم در يـا کشور" برداشت تبدیل به مبنائی جهت ایجاد سرمایه داری دولتی گشت.

فصل پنجم : وجوه مشترك و تفاوتهاى سرمايه دارى دولتى ، و دولست كارگرى

سرمايه دارى دولتى — نفي نسبي سرمايه دارى

سرمايه دارى دولتى — انتقال به سوسياليسم

همچنين از صاحب نظران و تئوريست هاى ماركسيست شكى نداشتند كسسه
اگر تمرکز سرمايه به آن مرحله برسد كه يك سرمايه دار ، گروهى از سرمايه داران
و يا دولت تمام سرمايه ملى را در دست خود متمرکز سازد ، اما رقابت
در بازار جهانى ادامه داشته باشد ، چنين اقتصادى هنوز يك اقتصاد
سرمايه دارى است . و همچنين تمام تئوريست هاى ماركسيست تاكيد كردند
كه مدتها قبل از آنكه تمرکز سرمايه به چنين سطحى برسد ، دو حالت
اتفاق خواهد افتاد يا تضاد بين پرولتاريا و بورژوازي سبب انقلاب
سوسياليستى پيروزمندی خواهد شد . و يا تضاد بين دولتهاى سرمايه دارى آنان
را بسوى چنان جنگ امپرياليستى ويرانگرى خواهد كشاند كه جامعه بكملى
انحطاط يابد .

اگر چه از ديدگاه نظري ، سرمايه دارى دولتى امكان پذير است اما
شكى نيست كه سرمايه دارى فردى ، از طريق رشد تكاملى ، عملاً هرگز قادر
به تمرکز دادن تمامى سرمايه اجتماعى در يك دست نخواهد بود . تروتسكى
به روشنى علت اين امر را توضيح داده است .

البته ممكن است از ديدگاه نظري
موقعيتى را متصور شد كه در آن بورژوازي
بطور كل ، براى خرد يك شركت سهامى
درست كرده و از طريق دولتش سراسر
اقتصاد ملى را اداره مى كند . قوانين

اقتصادی چنین رژیمی ابدًا اسرار آمیز نخواهند بود . همه اینرا می دانند که يك سرمايه دار منفرد آنچه را که به عنوان سود دریافت می کند صرفاً ارزش اضافی مستقیماً تولید شده توسط کارگران واحد خودش نیست ، بلکه متناسب با مقدار سرمایه ای که دارد، سهمی از مجموعه ارزش اضافی ایجاد شده در سراسر کشور را به تصاحب خود در می آورد . تحت يك سیستم کامل " سرمایه داری دولتی " این قانون مربوط به تساوی نرخ سود ، نه از طریق راههای پربیج و خم — یعنی رقابت بین سرمایه های مختلف — بلکه آنرا و مستقیماً از طریق حسابداری دولت بموقع اجرا در می آید . لکن چنین رژیمی هرگز وجود نداشته و بدلیل تضادهای عمیق بین صاحبان ثروت و هرگز هم بوجود نخواهد آمد . این امر مضافاً علت دیگری هم دارد و آن اینست که دولت ، بمنزله مخزن عمومی مالکیت سرمایه داری ، هدفی سخت و سوسه انگیز برای انقلاب اجتماعی خواهد بود .^۱

این دو عامل که در بالا ذکر گردید — یعنی " تضادهای عمیق بین صاحبان ثروت " و این واقعیت که " دولت بمنزله مخزن عمومی مالکیت سرمایه داری ، هدفی سخت و سوسه انگیز برای انقلاب اجتماعی خواهد بود " بحوبی شرح میدهد که چرا رشد سرمایه داری سنتی فردی تا حدی که به تدریج به سرمایه داری دولتی کامل و ۱۰۰ درصد برسد غیر محتمل است . اما آنها دو عامل فوق این امکان را در نظر نمیگیرد که پس از برکناری طبقه کارگر حاکم ، سرمایه داری دولتی و نه سرمایه داری سنتی جایگزین آن میگردد ؟

پرولتریای انقلابی، پیش از این، وسائل تولید را در دست يك ارگان ———
 تمرکز داده و بدینسان عامل نخست را حذف کرده است و اما در مورد عامل
 دوم، در هر حال هر گونه ستم و استثمار که توسط دولت بر کارگران تحمیل
 میشود، دولت را "هدفی سخت و سوسه انگیز برای انقلاب اجتماعی" خواهد بود
 ساخت. پس سلب مالکیت سیاسی از طبقه کارگر همانند سلب مالکیت
 اقتصادی از آنست.

تنها دلیلی که میتواند در مخالفت با امکان پذیری سرمایه داری دولتی
 وجود داشته باشد اینست که اگر دولت مخزن تمامی سرمایه گردد، اقتصاد
 دیگر سرمایه داری نخواهد بود. به دیگر سخن، از دیدگاه نظری ———
 سرمایه داری دولتی غیر ممکن است. این دلیل، توسط برون هام Burnham
 دوئیت مک دونالد Dwight MacDonald و دیگران مطرح
 شده است، برای نمونه برون هام می نویسد:

بنظر میرسد که واژه "سرمایه داری"
 دولتی "سوء تفاهمی بیش نباشد."
 هنگامی که فقط دولت مخزن بخشی و
 آنهم بخش کوچکی از اقتصاد است و بقیه
 اقتصاد بشکل تشکیلات خصوصی سرمایه داری
 باقی میماند، ما بدستی باید آنرا در رابطه
 با بخش کوچکی که در مالکیت دولت قرار
 دارد "سرمایه داری دولتی" بنامیم؛
 زیرا همانطور که دیدیم، اقتصاد در مجموع
 سرمایه داری باقی میماند و حتی بخشی که
 در مالکیت دولت قرار دارد میتواند
 عمدتاً بسوی منافع بخش سرمایه داری حرکت
 کند. اما در "سرمایه داری دولتی"
 "سرمایه داری" حاصل بخش تحت تسلط
 دولت نیست. اگر این بخش از بین برود
 و یا بی اهمیت گردد، سرمایه داری نیز از

بین می‌رود . ضد و نقیض گوئی نیست اگر بگوئیم ۱۰ برابر ۱۰٪ سرمایه داری دولتی بجای اینکه سرمایه داری ۱۰۰٪ باشد در واقع برابر با سرمایه داری صفر درصد است . در اینجا بخش "دولتی" آنست که چند برابر می‌شود و نه "سرمایه داری" . گرچه از نظر ریاضی بسیار پیچیده تر است ولی قیاس بهتری است اگر بگوئیم همچنانکه ۱۰٪ اقتصاد سرمایه داری دولتی تنها مساوی با ۹۰٪ اقتصاد سرمایه داری است ، بنابر این ۱۰۰٪ (یا حتی ۸۰٪ و یا ۷۰٪) اقتصاد دولتی کلا سرمایه داری را از بین خواهد بود .^۲

البته اگر در واژه سرمایه داری دولتی تضادی وجود داشته باشد ، انتخاب نام برای چنین جامعه‌ای که در آن رقابت در بازار جهانی ، تولید کالائی ، کارمزدی و غیره غالب است ، کاملاً بسته به دلخواه ماست . ممکن است آنرا جامعه مدیرسالاری Managerial Society یا کلکتیویسم بوزوکراتیک (جمع کردن دیوانسالارانه) (مترجم) Bureauucratic Collectivism که قوانین خود را به دلخواه مستبدانه اعمال میکند نامید . برونو R. برنهام میگوید که کلکتیویسم بوزوکراتیک ، خود بخود بسوی کمونیسم هدایت میشود . برنهام میگوید که در جامعه مدیرسالاری ، تولید بطور بی وقفه افزایش مییابد (صفحات ۱۶-۱۱۵) ، بحران سرمایه داری ناشی از اشباع تولید اتفاق نخواهد افتاد (صفحه ۱۱۴) ، بیکاری هرگز وجود نخواهد داشت ، جامعه مدیرسالاری کشورهای عقبمانده را توسعه خواهد داد (صفحات ۵-۱۵۴) ، روز به روز دموکراتیک تر خواهد شد (صفحات ۷-۱۴۵) و بمناسبت همه این دلائل ، پشتیبانی مشتاقانه توده‌ها را بدست خواهد آورد (صفحه ۱۶۰) . برخلاف این استدلال ، شاجتمن

Siechtman بما میگوید که کلکتیویسم بوروکراتیک توحش است.

اگر امروز آدام اسمیت Adam Smith دوباره به زندگی باز میگشت، در کشف هر گونه شباهتی بین اقتصاد متلازمان نازی با تشکیلات انحصاری فوق العاده، با مقررات دولتی توزیع مواد اولیه، با مقررات دولتی بازار کار، با خرید دولتی بیش از نیمی از محصولات ملی و غیره و اقتصاد مانوفاکتوری قرن نوزدهم که بر استخداام تعداد کمی و یا حد اکثر دهها کارگر، رقابت آزاد بین تشکیلات اقتصادی، مشارکت فعال سرمایه داران در سازماندهی تولید، عدم وجود بحران سرمایه داری ناشی از اشباع تولید و غیره مبتنی بود، با مشکل بسیاار بزرگی روبرو میشد. ضروری بر رشد تدریجی سرمایه داری از يك مرحله به مرحله دیگر، دیدن وجوه مشترك در اقتصاد و اینکه قوانین هر دو سرمایه داری است را، آسان تر میسازد. تفاوت بین اقتصاد شوروی و اقتصاد آلمان نازی بسیار کمتر از تفاوت بین اقتصاد آلمان نازی و اقتصاد زمان آدام اسمیت است. تنها عدم تدریجی بودن رشد از طریق مرحله سرمایه داری انحصاری است که درك وجوه اشتراك و تفاوت های بین اقتصاد شوروی و سرمایه داری انحصاری سنتی و همچنین از یکسو تفاوت های سرمایه داری دولتی و سرمایه داری سنتی و از سوی دیگر دولت کارگری را دشوار میسازد.

مشاهده اینکه سرمایه داری دولتی از دیدگاه نظری آخرین حسی است که سرمایه داری میتواند به آن برسد، ضرورتا بیشترین فاصله را به سرمایه داری سنتی دارد. سرمایه داری دولتی نفی سرمایه داری به اساس خود سرمایه داری است. همچنین مشاهده اینکه يك دولت کارگری، پائین ترین مرحله جامعه سوسیالیستی نوین است، ضرورتا باید دارای وجوه اشتراك فراوانی با سرمایه داری دولتی باشد. آنچه که این دو را از یکدیگر متمایز میسازد، همان تفاوت بنیانی و ضروری بین نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی است. مقایسه سرمایه داری دولتی از یکسو با سرمایه داری سنتی و از سوی دیگر با يك دولت کارگری نشان میدهد که سرمایه داری دولتی پیش از انقلاب سوسیالیستی، يك مرحله انتقالی به سوسیالیسم است در حالیکه دولت کارگری مرحله انتقالی پس از انقلاب سوسیالیستی است.

سرمایه داری دولتی — نفی نسبی سرمایه داری

مقررات فعالیت اقتصادی دولت ، بخودی خود يك نفی نسبی قانون ارزش است .^{*} حتی اگر دولت هنوز مخزن وسائل تولید نباشد .

قانون ارزش ، مقررات فعالیت های اقتصادی را هرج و مرج گونه فرض میکند و تعیین کننده روابط مبادله بین شاخه های گوناگون اقتصاد است و روشن میسازد که چگونه روابط بین افراد بطور مستقیم ، روابط روشن و شفاف نیست ، بلکه غیر مستقیم و محوشده در ابهام است . اکنون قانون ارزش تنها در شرایط رقابت آزاد دارای حکومت مطلق است ، یعنی هنگامی که حرکت آزاد سرمایه ، کالا و قدرت کار موجود است . بدینسان حتی ابتدائی ترین اشکال سازماندهی انحصاری ، قانون ارزش را تا حدی نفی کرده است . هنگامی که دولت تعیین سرمایه و نیروی کار ، بهای کالا و غیره را تنظیم میکند پس مطمئناً نفی نسبی سرمایه داری است و این مسئله حتی زمانی بیشتر صادق است که دولت خریدار عمده کالا نیز میگردد . لنین در این باره چنین میگوید :

هنگامیکه سرمایه داری برای دفاع کار میکند ، یعنی برای خزانه دولت ، بدیهی است که دیگر سرمایه داری "محض" یعنی تولید کالائی — تولید کالائی — یعنی کار برای يك بازار آزاد و نا مشخص اما سرمایه داری که برای دفاع "کار میکند" بهیچوجه برای بازار "کار" نمیکند . او حکم دولت را انجام میدهد و بیشتر اوقات کار او برای پولی است که توسط خزانه دولت به او پرداخت شده است .^{۳۰}

* برای توضیح بیشتر این بحث به فصل هفتم رجوع کنید .

با انحصاری کردن روز افزون اقتصاد ، نفی نسبی قانون ارزش هر روز
وسعت بیشتری مییابد . سرمایه بانکی خیلی پیش تر از سرمایه صنعتی شکل
اجتماعی به خود میگیرد . همانطور که مارکس تاکید کرد : " نظام بانکی ...
براستی همان شکل عادی حسابداری و توزیع وسائل تولید با معیار اجتماعی
است اما تنها در شکل و نه در محتوی " .^۴

در حالتی که دولت شکل اصلی سرمایه گذاری برای سرمایه پولی باشد ، این
مسئله بیشتر صدق می کند و هنگامی به نهایت خود میرسد که دولت ———
سرمایه داری ، نظام بانکی را در کنترل خود قرار دهد .
مالکیت خصوصی سرمایه داری نیز از طریق ساختار انحصاری تا حدی
نفی شده است . در حالیکه در نظام سرمایه داری با رقابت آزاد ، سرمایه دار
مالك مطلق اموال خصوصی خود بوده در سرمایه داری انحصاری و بویژه
در نهائی ترین شکل آن ، یعنی سرمایه داری دولتی ، افراد سرمایه دار
دیگر مالك مطلق وسائل تولید خود نیستند . در شرکتهای سهامی ،
سرمایه " مستقیماً " شکل سرمایه اجتماعی را بخود میگیرد و این یعنی
نابودی سرمایه بعنوان مالکیت خصوصی در درون مرزهای تولید ———
سرمایه داری .^۵

این مسئله حتی هنگامی بیشتر صادق است که دولت جریان سرمایه را
تنظیم میکند . در چنین حالتی ، مالکیت خصوصی از آزادی منعقد ساختن
قرارداد نیز محروم میگردد . سرمایه خصوصی ناپدید میشود ، در حالیکه
انباشت انفرادی ثروت ادامه می یابد و این هنگامی به نهایت خود میرسد
که دولت وسائل تولید را در اختیار خود میگیرد . صاحبان سهام ، بعنوان
فرد ، دیگر هیچگونه تسلطی بر سهم خود از سرمایه اجتماعی ندارند .
بعلاوه ، سرمایه داری دولتی نفی نسبی نیروی کار بعنوان يك کالا است
برای اینکه نیروی کار ، بشکل يك کالای محض " در بازار عرضه شود ، و
شرط ضروری است : نخست اینکه کارگر باید از وسائل تولید " آزاد " باشد ،
دوم اینکه او باید از هرگونه مانع قانونی برای فروش نیروی کار خود بیزار
رها باشد . هنگامیکه مقررات دولتی بر بازار کار حاکم باشد ، مانند آنچه
که در فاشیسم وجود داشت ، کارگر دیگر برای فروش نیروی کار خود آزاد نیست

اگر ، چنانچه دولت مالك حقیقی وسائل تولید باشد، مسئله انتخاب کارفرما بکلی منتفی شده و انتخاب محل کار بسیار محدود میشود . چنانچه سرمایه داری دولتی با تثبیت دستمزدها ، بسیج اجباری و غیره همراه باشد ، این آزادی باز هم بیشتر نفی شده است .

نفی نسبی قانون ارزش ، اقتصاد را از این قانون رها نمیسازد . بر عکس کل اقتصاد حتی بیشتر تحت تسلط آن قرار میگیرد . تفاوت تنها در شکلی که قانون ارزش خود را با آن نشان میدهد وجود دارد . هنگامی که يك انحصار ، نرخ سود خود را نسبت به سایر صنایع افزایش میدهد ، بسادگی سهم خود را در کل ارزش افزونه افزایش میدهد و یا نرخ استثمار کارگران خود را با مجبور کردن آنان به تولید بیشتر ارزش افزونه بالا میبرد . هنگامیکه يك صنعت از دولت کمک هزینه دریافت میکند و بدینسان کالای خود را کمتر از خرج تولید آن بفروش میرساند ، بخشی از کل هزینه تولید بسادگی از يك شاخه به شاخه دیگر انتقال می یابد . در مورد تنظیم قیمتها توسط دولت ، نقطه شروع همیشه هزینه تولید است . تحت همه این شرایط ، با هر شکل ویژه ای ، تضاد کارمزدی با سرمایه ، تولید ارزش افزونه و تبدیل آن به سرمایه ادامه مییابد . مجموع زمان کار جامعه و مجموع زمان کاری که در جهت تولید ضروریات زندگی کارگران بطور کلی صرف میشود ، تعیین کنند ، نرخ استثمار و نرخ ارزش افزونه است . مجموع زمان کاری که اختصاص به تولید وسائل تولید جدید دارد ، تعیین کننده نرخ انباشت است . از آنجا که بهای هر کالا بیان کننده دقیق ارزش آن نیست (این مسئله حتی در نظام سرمایه داری فردی نیز اتفاق نمی افتد مگر بصورت تصادفی) تقسیم کل تولید جامعه بین طبقات مختلف و همچنین اختصاص آن بانباشت و مصرف بستگی به قانون ارزش دارد . آنجا که دولت مالك تمام وسائل تولید است و کارگران استثمار میشوند ، در حالیکه اقتصاد جهانی هنوز درگیر عدم وحدت و تجربه است ، این وابستگی به خالص ترین ، مستقیم ترین و مطلق ترین شکل خود میرسد .

سرمایه داری دولتی — انتقال به سوسیالیسم

هر آنچه که وسائل تولید را متمرکز سازد ، طبقه کارگر را نیز متمرکز — میسازد . سرمایه داری دولتی که در نظام سرمایه داری ایجاد شود ، این تمرکز را به عالیترین مرحله ممکن میرساند ، سرمایه داری دولتی ، طبقه کارگر را به عظیمترین تمرکز ممکن میرساند .

نفی نسبی سرمایه داری ، بر اساس روابط تولید سرمایه داری ، یعنی نیروهای تولیدی که در دامان نظام سرمایه داری رشد می یابند ، چنان از آن نظام عظیم تر میگردند که طبقه سرمایه دار مجبور به اجرای معیارهای "سوسیالیستی" میشود و آنها را با مهارت بنفع خود تغییر میدهد . "سرمایه داران برخلاف خواستههای خود به درون يك نظام اجتماعی جدید کشانیده میشوند . يك نظام اجتماعی انتقالی رقابت آزاد کامل و اجتماعی کردن کامل" .^۶

نیروهای تولیدی برای سرمایه داری بسیار قوی هستند و بدینسان عوامل "سوسیالیستی" به اقتصاد وارد میشود (انگلس اینرا "جامعه سوسیالیستی که در حال فتح است" مینامد) . اما آنها تحت سلطه منافع حراست از سرمایه داری قرار دارند . به همین ترتیب ، در يك دولت کارگری از آنجا که نیروهای تولیدی بعیزان ناکافی در جهت سوسیالیسم رشد می یابند ، طبقه کارگر مجبور به اجرای معیارهای سرمایه داری (برای نمونه ، قوانین سرمایه داری که در توزیع بکار میرود) بنفع ایجاد سوسیالیسم است .

سرمایه داری دولتی و دولت کارگری دو مرحله در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم را تشکیل میدهند و سرمایه داری دولتی قطب مخالف سوسیالیسم است . این دو کاملاً در برابر یکدیگر قرار دارند و از نظر دیالکتیکی در وحدت با یکدیگر بسر میبرند .

از آنجا که در سرمایه داری دولتی ، کارمزدی بطور نسبی نفی میشود ،

کارگر در انتخاب کارفرمای خود آزاد نیست ، اما در دیکتاتوری پرولتاریا ، کارمزدی بطور نسبی نفی میشود و کارگران بطور جمعی از وسائل تولید "آزاد" میشوند . در همین حال ، در يك دولت کارگری ، کارمزدی دیگر يك کالا نیست . "فروش" نیروی کار با فروش نیروی کار در سرمایه داری متفاوت است ، زیرا در يك دولت کارگری ، کارگران بطور انفرادی نیروی کار خود را نمی فروشند ، بلکه آنها بشکل اشتراکی و در مجموع به خدمت خود میگیرند . نیروی کار دیگر واقعا کالا نیست ، زیرا مبادله بین افراد کارگر و همین طور بین همان کارگران مجتمعا انجام میگیرد و نه بین دو چیز که بجز در فروش نیروی کار خود کاملا از نظر ماهوی مستقل از یکدیگرند . سرمایه داری دولتی ، اتحادیه ها را با دولت یکی میسازد تا آنکه آنها را در نهایت منحل کند اما دولت کارگری نفوذ اتحادیه های کارگری را به حد اکثر ارتقاء میدهد . سرمایه داری دولتی از نظر تاریخی دلالت بر استبداد دولت میکند . اما يك دولت کارگری ، عالی ترین درجه دموکراسی را که تا کنون هرگز جامعهای بخود ندید ماست برقرار میسازد . سرمایه داری دولتی دلالت بر منکوب شدن شدید طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه داری که وسائل تولید را در کنترل خود دارد میکند . اما يك دولت کارگری یعنی ، سرکوبی سرمایه داران توسط طبقه کارگری که بر وسائل تولید تسلط دارد .

لنین به روشنی روابط بین سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم را در این کلمات بیان میکند :

معیاری که توسط پلخانوف آلمانسی

(شاید مان Scheidman ،

لینچ Lensch و دیگران)

"سوسیالیسم جنگی" خوانده شد

در واقع درست همان سرمایه داری انحصاری

زمان جنگ است و یا به عبارت ساده تر

و روشنتر ، کار اجباری نظامی برای

کارگران و دفاع نظامی از منافع سرمایه دار

است .

اما اگر شخص کوشش کند تا يك دولت انقلابی دموکراتیک ، یعنی آن دولتی که تمام امتیازات را از طریق انقلابی نابود میسازد ، بدون آنکه واهمه‌ای از برق‌راری عالی توپن دموکراسی ممکن بیک طریق انقلابی داشته باشد ، را جایگزین آقا زاده آلمانی سرمایه دار یعنی دولت سرمایه دار صاحب زمین کند ، خواهد دید که در يك دولت واقعا دموکراتیک و انقلابی ، سرمایه‌داری انحصاری دولتی ، ناچارا و حتما بمعنی پیشرفت بسوی سوسیالیسم است .

..... زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز يك قدم پس از انحصار سرمایه داری دولتی . به دیگر سخن ، سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه داری دولتی که بنفع تمام افراد باشد و با چنین وجه شخصای است که دیگر انحصار سرمایه‌داری نیست . ۷

بوخارین نیز که در مورد مسئله سرمایه داری دولتی بررسی فراوانی کرد ، رابطه بین سرمایه‌داری دولتی و دیکتاتوری پرولتاریا را به وضوح طرح کرد :

در نظام سرمایه‌داری دولتی ، موضوع اقتصاد ، دولت سرمایه دار و سرمایه داری اشتراکی است . در دیکتاتوری پرولتاریا موضوع اقتصاد ، دولت پرولتاریا یعنی طبقه کارگری که بطور جمعی سازمان یافته است ، یا پرولتاریائی که بعنوان قدرت دولت متشکل شده است ، میباشد .

در سرمایه داری دولتی و روند تولید، تولید ارزش افزونه‌ای است که در اختیار طبقه سرمایه دار قرار میگیرد و سعی میکند این ارزش را به محصول افزونه تبدیل کند. در دیکتاتوری پرولتاریا روند تولید وسیله‌هاست جهت برآوردن منظم نیازهای اجتماعی و نظام سرمایه‌داری دولتی کاملترین شکل استثمار توده‌ها بوسیله عده معدودی که در رأس الیگارش قرار دارند میباشد. دیکتاتوری پرولتاریا، هرگونه استثمار را کلاً غیرقابل تصور میسازد. همانطور که مالکیت اشتراکی سرمایه داری و شکل سرمایه‌داری خصوصی، آنرا تبدیل به "مالکیت" اشتراکی پرولتری میکند!

علی‌رغم تشابه ظاهری و اینها در محتوی دارای تفاوت‌های فاحشی هستند. این تضاد و تعیین‌کننده تضاد تمام بخش‌های نظام‌های مورد بحث است، اگرچه ظاهراً این نظام‌ها مشابه باشند. بدینسان مثلاً، وظیفه اجتماعی کار در سرمایه داری دولتی بمعنی اسارت توده‌هاست. کارگزار است و برعکس و در دیکتاتوری پرولتاریا این چیزی نیست جز سازماندهی مستقلانه کار توسط خود توده‌ها در شکل نخست و تجهیز و حرکت صنعت یعنی تقویت نیروی بورژوازی و تقویت رژیم سرمایه‌داری، اما در شکل دوم یعنی تقویت سوسیالیسم تحت ساختار

سرمایه‌داری دولتی ، تمام اشکال جبر دولتی نمایانگر فشاری است که رونس — استثمار را تضمین میکند و آنرا گسترده و عمیق می‌سازد . اما جبر دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نمایانگر روشی است در جهت ایجاد جامعه کمونیستی .

بطور خلاصه ، تضاد عقلی بین پدیده‌های ظاهرا مشابه در اینجا کاملاً بوسیله تضاد عقلی بین تشکیلات دو نظام متفاوت و خصلت‌های طبقاتی متضاد آنها مشخص شده است .^۸

انگلس سالها پیش از لنین یا بوخارین ، در آنتی دورینگ اساساً همین نظریه را مطرح کرد .

هرچه دولت نیروهای تولیدی را بیشتر در اختیار بگیرد ، بیشتر به ارگان واقعی اشتراکی همه سرمایه داران بدل میگردد و بیشتر به استثمار شهروندان میپردازد . کارگران ، پرولتاریای مزد بگیر باقی میمانند . روابط سرمایه‌داری منسوخ نمیکردد ، و حتی بیشتر به نهایت رانده میشود . اما در این نهایت تبدیل به ضد خود میگردد . مالکیت دولتی نیروهای تولیدی راه حل تضاد نیست . بلکه ابزار و کلید حل معما را در درون خود دارد .^۹

فصل ششم

ادامه بررسی اقتصاد و سیاست جامعه استالینیستی ،

دیوانسالاران استالینیست يك طبقه هستند . دیوانسالاری استالینیست —
تجسم مشخص ، مفرط و خالص سرمایه . شکل تصاحب ، توسط دیوانسالاری
با بورژوازی متفاوت است . روابط تولیدی و قانون ، ترکیب دو قطب —
بخالف توسعه ، اقتصاد و سیاست . آیا انتقال تدریجی از دولت کارگری به
سرمایه داری دولتی امکان پذیر است ؟ . استالینسم — بربریت ؟ .
آیا رژیم استالینیستی مرفعی است ؟ .

دیوانسالاران استالینیست يك طبقه هستند

بررسی تعریف يك طبقه اجتماعی توسط تئوریسین های مختلف مارکسیست
 نشان میدهد که بر طبق نظریات همه آنان ، دیوانسالاری استالینیست
 دارای همه خصوصیات يك طبقه است . بدینسان برای نمونه لنین می نویسد :

ما طبقات را گروههای وسیعی از مردم
 مینامیم که بر طبق موقعیتی که در يك نظام
 تولید اجتماعی و تاریخی معین کسب میکنند ،
 بر طبق روابط آنان با وسائل تولید (که
 در بیشتر موارد () نه همیشه) در قوانین
 مختلف تدوین و تثبیت شده است) ، بر
 طبق نقش آنان در نظام اجتماعی کار و
 در نتیجه بر طبق روس آنان در کسب
 سهمی از ثروت ملی که توسط آنها مصرف
 میشود و بر طبق مقدار آن سهم ، از یکدیگر

متمايز ميگردند . طبقات آن گروهها نـيـ
از مردم هستند كه بسبب تغييرى كه در
موقعيت يك طبقه در يك نظام اقتصادى
اجتماعى رخ ميدهد، آن طبقه قسـا در
ميكردد تا كار طبقه ديگر را تصاحب كند .^۱

بوخارين نيز تعريف مشابهى از طبقه دارد :

يك طبقه اجتماعى . . . گروههاى
افرادى است كه در توليد داراى نقش
مشابهى هستند ، در روند توليد رابطه
آنها نسبت به افراد ديگر مشابه است و
اين رابطه در مورد اشياء (يعنى ابزاركار)
نيز صدق ميكند .^۲

اگر هنوز در اينكه آيا ديوانسالارى استالينيست يك طبقه هست
شكى وجود داشته باشد ، بايد تحليل انگلس را درباره طبقه تجار كه حتى
فاقد يك نقش مستقيم در روند توليد بود نيز بررسى كنيم :

سرمين تقسيم كار در اثر مدنيست
بوجود آمد : مدنيت طبقه‌اى را ايجاد
كرد كه نقشى در توليد نداشت و خود را
تنها با مبادله كالاها مشغول ميگرد — يعنى
تجار . تمام كوششهاى پيشين در شكل بندي
طبقه ، بويژه به توليد مربوط ميشد .
آنها توليد كنندگان را به اداره كنندگان
واداره شوندگان و يا به توليد كنندگان
به ميزان كم و بيش برسيعى تقسيم كردند .
اما اكنون براى نخستين بار ، طبقه‌اى
ايجاد ميگردد كه كل كنترول توليد را قبضه
ميكند و بدون اينكه كوچكترين نقشى در

تولید داشته باشد ، تولید کنندگان را تحت

انقیاد و حاکمیت خود در میآورد . طبقه —

ایکه خود را تبدیل به واسطه ضروری

بین دو تولید کننده میسازد و —————

بهبانه اینکه آنان را از رنج و خطر مبادله

رها سازد و بازار کالای آنان را تا مناطق

دور دست و سعت بخشد ، هر دو را استثمار

میکند و بدینسان مفیدترین طبقه ————— در

اجتماع میگردد : يك طبقه انگل که بعنوان

پاداش ، بخاطر خدماتی بی ارزش ،

شیرخامه تولید را در کشور و در خارج

از کشور میگیرد . بسرعت ثروت عظیم —————

و نفوذ اجتماعی فراوانی کسب میکنند .

بدینسان در امر تولید ، شخصیت —————ی

جدید و سلطهای وسیع در دوران مدنیست

بدست میآورد . تا آنجا که سرانجام تولید

خود را بنمایش بگذارند ————— یعنی

بحرانهای متناوب در صنعت .^۳

در این تعریف ، بروشنی مشاهده میشود که چرا مارکس ، کشیشها ،

حقوقدانان و غیره را بعنوان " طبقات ایدئولوژیکی " مشخص کرده است .

طبقاتی که بر آنچه که بوخارین آنها بدستی " وسائل تولید فکری " نامیده

دارای انحصار طبقاتی هستند . نادرست است که دیوانسالاری استالینیست

را يك کاست بنامیم زیرا : يك طبقه ، گروهی از مردم هستند که جای معینسی

در روند تولید دارند ، اما يك کاست ، يك گروه قضائی ————— سیاسی است .

اعضای يك کاست میتوانند اعضای طبقات مختلف باشند و یا اعضای کاستها

متفاوت میتوانند در درون يك طبقه وجود داشته باشند . يك کاست ،

دست آورد عدم تحرک نسبی اقتصاد ————— يك تقسیم کار جامد و زکود نیروهای

تولیدی — است ، اما دیوانسالاری استالینیست با رسیدن به عالیتترین
درجه پویائی اقتصادی بیک طبقه حاکم بدل گشت .

دیوانسالاری استالینیست — تجسم مشخص ، مفرط و خالص سرمایه

مارکس مینویسد :

سرمایه دار به جز بمنزله تجسم مشخص سرمایه
هیچگونه ارزش تاریخی دیگری ندارد و دارای
هیچگونه حقی بر وجود تاریخی سرمایه
نیست اما از آنجا که او ،
تجسم مشخص سرمایه است ، آنچه او را به
عمل وامیدارد ارزش های مصرفی و استفاده
او از آنها نیست ، بلکه ارزش های مبادلاتی
و افزودن آنها است . او دیوانه وار مصمم
است تا ارزش را وادار به افزایش نماید ،
او بی رحمانه بشریت را مجبور میسازد تا
بخاطر تولید ، تولید کند . . . بنابراین
از آنجا که فعالیت او ، تابع محض سرمایه
است — سرمایه ای که در وجود این
شخص آگاهی و اراده یافته است — مصرف
خصوصی او نوعی دزدی است که بر انباشت
تحمیل شده است . . . بدینسان ،
اندوختن ، اندوختن ، اندوختن —
یعنی تبدیل مجدد بیشترین سهم ممکن
از ارزش افزونه و یا تولید افزونه —
سرمایه ! انباشت بخاطر انباشت ، تولید
بخاطر تولید . ۴

این دو عملکرد — کسب ارزش افزونه و تبدیل آن به سرمایه — که برای سرمایه داری دارای اهمیت اساسی است، با تفکیک کنترل و مدیریت از یکدیگر جدا میشوند. در حالیکه عمل مدیریت کسب ارزش افزونه از کارگران است، عمل کنترل کنندگان، تبدیل ارزش افزونه به سرمایه را هدایت می کند. برای اقتصاد سرمایه داری تنها این دو عملکرد ضروری است. صاحبان سهام بیش از پیش تنها بعنوان مصرف کنندگان بخش معینی از ارزش افزونه محسوب میشوند. مصرف بخشی از تولید افزونه توسط استثمار کنندگان، ویژه سرمایه داری نیست بلکه در کلیه نظام های طبقاتی وجود دارد. آنچه ویژه سرمایه داری است همانا انباشت بخاطر انباشت بمنظور ایستادگی و مقاومت در برابر رقابت است.

در شرکت های سرمایه داری، بیشتر انباشت در درون موسسه انجام میگیرد. شرکت نیازهای مالی خود را از درون تامین میسازد، در حالیکه بخش بزرگتری از سود سهام که در بین سهامداران تقسیم شده است بمنظور مصرف بکاربرده میشود. در یک سرمایه داری دولتی که بتدریج از سرمایه داری انحصاری حاصل میشود، صاحبان سهام اساساً بعنوان مصرف کنندگان و دولت بعنوان انباشتگر ظاهر میشوند.

هر قدر بخشی از ارزش افزونه که به انباشت اختصاص داده شده است در برابر بخشی که مصرف میشود افزایش باید سرمایه داری خود را عریان تر آشکار میسازد. هر قدر وزنه نسبی عامل کنترل در برابر صاحبان سهام افزایش یابد به سخن دیگر هر قدر، سود سهام بیشتر تحت انقیاد انباشت داخلی شرکت یا صاحب دولتی آن درآید، سرمایه داری خود را عریان تر نشان میدهد.

(بدیهی است، آنانکه کنترل سرمایه را در دست دارند، آنانکه تجسم مشخص و مفرط سرمایه هستند، خود را از لذت این دنیا محروم نمیدارند، اما مفاد خرج آنان از نظر کمی بسیار ناچیز تر و از نظر کیفی تفاوت بیشتری با انباشت دارد و از نظر تاریخی هیچگونه اهمیت اساسی ندارد)

پس بدینسان میتوان گفت از آنجا که دیوانسالاری شوروی، "مالک"

دولت است و روند انباشت را کنترل میکند ، تجسم مشخص سرمایه —
عریان ترین شکل آنست .

اما ، شوروی از این قاعده مستثنی است یعنی از قاعده تکامل تدریجی

سرمایه داری دولتی از سرمایه داری انحصاری مستثنی است . ای —
 تفاوت از مفهوم سرمایه داری دولتی که بتدریج و بطور ارگانیک از سرمایه داری
 انحصاری استنتاج میشود . مسئله مفهوم سرمایه داری دولتی را بی اهمیت
 نمیسازد . برعکس ، این مفهوم دارای اهمیت بسزائی است زیرا نزدیکی
 اقتصاد شوروی به چنین مفهومی بسیار بیشتر است تا آن سرمایه داری دولتی
 که بتدریج بر پایه سرمایه داری نمو میکند . این حقیقت که دیوانسالاری
 اهداف طبقه سرمایه دار را اجرا میسازد و این چنین خود را تبدیل به
 يك طبقه میکند ، خالص ترین تجسم مشخص این طبقه است ، اگر چه
 دیوانسالاری با طبقه سرمایه دار متفاوت است ، اما در عین حال به ماهیت
 تاریخی آن بسیار نزدیک است . دیوانسالاری شوروی در حالیکه نفي نسبی
طبقه سرمایه دار سنتی است ، واقعی ترین تجسم مشخص نقش تاریخی
این طبقه نیز هست .

ادعای اینکه ، يك طبقه دیوان سالار در شوروی حکومت میکند و پس ،
 طفره رفتن از موضوع اصلی است یعنی اینکه روابط سرمایه داری تولید در
 شوروی غالب است . گفتن اینکه شوروی سرمایه داری دولتی است ، کاملاً
 درست است اما کافی نیست . و اشاره به تفاوت های موجود در روابط قضائی
 بین طبقه حاکم در شوروی و در يك سرمایه داری دولتی که بتدریج از سرمایه
 داری انحصاری برخاسته شده ضروری است . بدینسان دقیق ترین نام
 برای جامعه شوروی ، سرمایه داری دولتی دیوانسالاری است .

شکل تصاحب ، توسط دیوانسالاری با بورژوازی متفاوت است .

در شوروی دولت ، کارفرما و دیوانسالاران مدیر هستند . عملکرد مالکیت
 و عملکرد مدیریت کاملاً جدا از یکدیگرند . البته این قاعده تنها
 ظاهراً برقرار است . در حالیکه در اصل ، مالکیت در اختیار مجموعه
 دیوانسالاران است و به دولت دیوانسالاری واگذار شده است . اما این

حقیقت که بنظر میرسد مدیران منفرد، مالك وسائل تولید نیستند و تصاحب آنان از درآمد ملی بشکل يك حقوق است، ممکن است انسان را فریب دهد و بپذیرد که او همانند يك کارگرتنها پاداشی در مقابل نیروی کار خود دریافت میدارد. بعلاوه، از آنجا که کار مدیریت در مورد هر روند تولید اجتماعی ضروری است و هیچگونه ارتباطی با روابط استثماری ندارد، تفاوت بین عملکرد کارگر و مدیر روشن نیست، زیرا روند تولید اجتماعی، هر دوی آنها را در بر میگیرد. بدینسان روابط متناقض طبقاتی نیز رابطه ای هماهنگ بنظر میرسد. کار فرد استعمار شده و کار سازمان دهنده استعمار، هر دو بشکل کار نمایان میشوند. بنظر میرسد که دولت بعنوان تجسم مشخص مالکیت مافوق مردم قرار دارد، اما دیوانسالاران که روند تولید را هدایت میکنند و بدینسان از نظر تاریخی ماهیتا تجسم مشخص سرمایه هستند، بشکل کارگران نمایان میگردند یعنی تولید کنندگان ارزش، توسط کار خود البته بدیهی است که درآمد دیوانسالاران نسبت مستقیم با کار کارگران دارد و نه با کار خود آنان. سطح این درآمد به تنهایی کافی است تا تفاوت کیفی بین درآمد دیوانسالاران و دستمزد کارگران را آشکار سازد. اگر هیچگونه تفاوت کیفی بین آنان نبود، برای نمونه باید میگفتیم که لرد مك گروان Lord McCowan که بالاترین حقوق مدیران را در بریتانیا دریافت میدارد، کاری بیش از فروش نیروی کار خود انجام نمیدهد. بعلاوه دولت که کارفرما است و بنظر میرسد که مافوق همه مردم است، در واقع سازمان مجموعه دیوانسالاری است.

چه چیز تعیین کننده تقسیم ارزش افزونه بین دولت و دیوانسالاران منفرد است؟

در حالیکه تقسیم کمی کل ارزش تولید شده بین دستمزد و ارزش افزونه بستگی به دو عاملی که از نظر کیفی متفاوت هستند دارد — نیروی کار و سرمایه — تقسیم ارزش افزونه بین مجموعه دیوانسالاران (دولت) و دیوانسالاران منفرد نمی تواند بر هیچگونه تفاوت کیفی بین آنان مبتنی باشد. بدینسان نمی توان سخن از قوانین کلی دقیق در مورد تقسیم ارزش افزونه بین دولت و دیوانسالاری یا توزیع سهم دیوانسالاری در بین دیوانسالاران

متفاوت گفت . بهمین ترتیب نیز نمی توان سخن از قوانین کلی دقیق درباره تنظیم توزیع سود بین سود کارخانه ها و بهره و یا بین صاحبان انواع سهام ها متعدد در کشورهای سرمایه داری گفت (رجوع کنید به سرمایه مارکس جلد سوم ، صفحه ۴۲۸ بزبان انگلیسی) .

البته نادرست است اگر فرض کنیم که بر این تقسیم، خود کاملی مطالبی حاکم است . این گرایشها را میتوان تعمیم داد ، آنها به فشار سرمایه داری جهانی که خواهان يك انباشت سریع است ، به سطح مادی که تولید تاکنون بدان دست یافته است ، به گرایش کاهش یافتن نرخ سود که نسبتا منابع انباشت را کاهش میدهد و غیره بستگی دارند . با توجه به چنین شرایطی است که میتوان درك کرد چرا بخشی از ارزش افزونه که دائما روبه افزایش است انباشت میگردد . در عین حال ، دیواثسالاری که روند انباشت را اداره میکند ، از لذت خواسته های مشخص خود چشم نمی پوشد و مقدار ارزش — افزونه ای که توسط او مصرف میشود کاملا افزایش میابد . این دو روند تنها هنگامی امکان پذیر است که يك افزایش همیشگی در درجه استثمار توده ها وجود داشته باشد و دائما منابع جدید سرمایه ایجاد گردد (این روند ، انباشت اولیه را که در آن دهقانان شوروی غارت شدند تشریح میکند و همچنین غارت کشورهای اروپای شرقی را آشکار میسازد) .

روابط تولید و قانون

در شوروی اکثریت قاطع وسائل تولید در اختیار دولت است . اوراق — بهادار و دیگر اشکال مطالبات قانونی ، آن بخش بسیار کوچکی از وسائل تولید را تشکیل میدهد که از اهمیت بسیار ناچیزی برخوردار است . چرا ؟ آیا هیچ گونه گرایشی به معرفی چنین شکلی از مطالبات خصوصی در سطح وسیع وجود ندارد ؟ چرا بین قانون مالکیت رایج در شوروی و قانون مالکیت معمول در دنیای سرمایه داری تفاوت وجود دارد ؟ برای پاسخ —

به چنین پرسشهایی ، نخست باید رابطه بین روابط تولید و قانون مالکیت را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد .

قانون بر پایه اقتصاد قرار دارد . روابط مالکیت ، در واقع بیان حقوقی روابط تولیدی است . اما هیچگونه تشابه دقیق و مطلق بین روابط تولیدی و گسترش قانون وجود ندارد ، همان طور که هیچگونه تشابه دقیق و مطلق بین شالوده اقتصادی و عوامل دیگر روبنا وجود ندارد . زیرا قانون بیانگر مستقیم روابط تولیدی نیست بلکه آنرا بطور غیر مستقیم بیان میدارد . چنانچه قانون روابط تولیدی را مستقیماً انعکاس دهد ، هرگونه تغییر تدبیری در روابط تولیدی بایک تغییر تدبیری وفوری در قانون همراه خواهد بود و دیگر قانون نخواهد بود . عملکرد قانون ، هماهنگی بین منافع متضاد طبقات و پر کردن فواصلی است که در نظام اجتماعی - اقتصادی گرایش به ایجاد شکاف دارند . بدینسان ، اگرچه قانون بر اساس اقتصاد بنیان گزارده شده است ، با اینحال باید مافوق اقتصاد قرار گیرد .

از نقطه نظر محتوی ، قانون انعکاس غیر مستقیم پایه مادی ای کسسه بر آن بنا شده است می باشد . اما از نقطه نظر شکل ، تنها شباهت و کمال قوانینی است که از گذشته به ارث رسیده است . همواره یکفاصله زمانی بین تغییر در روابط تولیدی و تغییر در قانون وجود دارد . هرچه تغییر در روابط تولیدی سریعتر و عمیقتر صورت گیرد ، همگامی با آن برای قانون دشوارتر خواهد بود . و هنوز رسماً ، تداوم گسترش گذشته خسرد را حفظ میکند . نمونه های تاریخی بسیاری از ظهور یکطبقه جدید در دست است که از اعلام به قدرت رسیدن خود اکراه دارد و سعی میکند تا وجود و حقوق خود را با چارچوبی که ره آورد گذشته است وفق دهد ، حتی اگر این چارچوب در تضاد مطلق با آن قرار گیرد . ازاینرو ، برای زمانی بسیار طولانی ، بورژوازی در حال شکوفائی ، بمنظور اثبات اینکه بهره و سمسود نوعی اجاره هستند تلاش میکرد — در آن زمان به اعتقاد طبقه حاکمه — ، اجاره صاحبان املاک امری توجیه شده بود . طبقه سرمایه دار بریتانیا سعی

کرد تا حقوق سیاسی خود را براساس ماگنا کارتا * **Magna Carta** امتیاز حقوق طبقه فئودال ، قرار دهد که اساسا ، با حقوق بورژوازی از نقطه نظر محتوی و شکل متضاد است . کوشش فراوان يك طبقه حاکم به منظور پنهان ساختن امتیازات خود ، زیر پوشش قانونی ای که از گذشته به ارث رسیده است بنحو باری در مورد يك ضد انقلاب که جرات نمیکند وجود خود را اعلام دارد مشاهده میشود .

سرمایه‌دین انقلابی اهداف خود را پنهان نمیسازد و بدینسان قانونی را که در هنگام کسب قدرت اعلام میدارد ، چه در محتوی و چه در شکل انقلابی است . اگر ارتش های متجاوز ، پس از انقلاب اکتبر بیست و نه عیش و شادی ، حاکمیت خونین آنان با استقرار مجدد قوانین کهن که با انقلاب اکتبر زود و زوده شده بود همراه می گشت . اما از آنجا که در شوروی ، دیوانسالاری خود را بتدریج تبدیل به يك طبقه حاکمه کرد ، تغییر در روابط تولید دقیقا همزمان با تغییر کامل قانون نبود . به علل گوناگون ، کمکی از مهمترین آنان نیاز سیاست خارجی استالینیست به تبلیغات کاذب انقلابی میان کارگران دنیا است . دیوانسالاری شوروی به وضوح اعلام نداشت که يك ضد انقلاب بوقوع پیوسته است .

این هنوز به تنهایی ، برای تشریح اینکه چرا دیوانسالاری ، مالکیت خصوصی را به شکل اوراق بهادار و سهام که شامل کل اقتصاد شد ، برقرار نمیسازد تا هر عضو آن قادر به واگذاری يك موقعیت اطمینان بخش به ورثه خود باشد ، نارسا است .

عوامل دیگری را نیز باید در نظر داشت . خواست های يك طبقه ، يك کاست ، و یا يك قشر اجتماعی بوسیله شرایط مادی زندگی آنان شکل نمی گیرد . هر طبقه ، نه تنها موقعیت ویژه ای برای خود در روند تولید دارد ،

* ماگنا کارتا (سند مهم) سندی است که

تحت و طبقه اشراف انگلستان در سال ۱۲۱۵ پادشاه را مجبور به امضای آن کردند . به اعتقاد بسیاری ، این سند نخستین قانونی است که توسط يك پادشاه فئودال پذیرفته شد . این قانون برخلاف حکم مطلق پادشاهی ، حق انسان آزاد را در دادگاه برسمیت می شناسد . (مترجم)

بلکه طبقات مالك هر يك پایگاه متفاوتی در ثروت جامعه دارند . اگر تنها —
 آرزوئی ساده و خیالی بمنظور کسب حداکثر منافع مادی و فرهنگی ، نیروی
 هدایت کننده بشریت باشد ، پس نه تنها طبقه کارگر خراستار سوسیالیسم
 است ، بلکه خرده بورژوازی ، بورژوازی متوسط و حتی بورژوازی بزرگ نیز —
 از آنجا که این نسل در سایه جنگنا تمی زندگی میکند خراستار سوسیالیسم
 هستند . اما چنین نیست . هنگامیکه افراد تاریخ رامی سازند ، آنرا بر طبق
 حقایق خارجی و عینی که خود را در آن میابند و خواسته هایشان را شکل
 می دهد می سازند . و بدینسان ، لرد فئودال میکوشد تا دایره قلمرو خود
 و ورثه خویش را افزایش دهد . تاجر تلاش میکند تا امنیت وارثان خود را
 با واگذاری پول فراوان به آنان تامین سازد . فیزیک دان ، حقوق دان و
 دیگر اعضای حرف آزاد ، سعی دارند تا امتیازات خود را از طریق —
 " وسائل فکری تولید " به ورثه خود انتقال دهند — بوسیله آموزش . بین
 طبقات و اقشار متفاوت دیوار چین وجود ندارد ، اما البته هر کدام سعی
 خواهند کرد تا بیش از امتیازات خود به ارث بگذارند : صاحبان حرف ،
 وارث هر دو وسائل مادی و فکری تولید خواهند بود . برای تجار آموزش
 عالی مهیا میگردد و غیره .

همچنانکه مارکس در نقد فلسفه حقوق هگل میگوید ، دیوانسالاری دولتی
 دولت را به شکل مالکیت خصوصی در مالکیت خود دارد . در دولتی
 که مخزن وسائل تولید است ، دیوانسالاری دولتی — طبقه حاکم — اشکال
 ویژه خود را در انتقال امتیازات داراست که با اشکال لرد های فئودال ،
 بورژوازی و یا صاحبان حرف آزاد ، متفاوت است . اگر همیاری ، معیار غالب
 انتخاب مدیران کارخانه ، روسای قسمت و غیره است ، هر دیوانسالاری بیشتر
 سعی خواهد کرد بجای یک میلیون روبل ، " مقام های " خود را به پسر
 خویش واگذارد (اگر چه یک میلیون روبل هم دارای اهمیت بسزائی است) .
 بدیهی است که او ، در عین حال میکوشد تا تعداد رقبا را برای احراز
 مقام های دیوانسالاری از طریق مسدود کردن امکانات توده ها در کسب
 آموزش عالی و غیره محدود سازد .

ترکیب دو قطب مخالف توسعه

شوروی ترکیبی از مالکیت را بما ارائه میدهد که از بطن یک انقلاب پرولتاری و روابط تولیدی ای که دست آورد آمیزشی از نیروهای تولیدی عقب افتاده و فشار سرمایه داری جهانی است ، بیرون آمده است . محتوای این ترکیب نشان دهنده پیوستگی تاریخی با دوران پیش از انقلاب است و شکل آن نشان دهنده پیوستگی تاریخی با دوران انقلاب است . در دوران عقب — نشینی از انقلاب ، شکل این ترکیب به نقطه شروع باز نمی گردد و با وجود تسلط محتوی بر شکل ، هنوز دارای اهمیت بسزائی است .

تاریخ گاه به پیش و گاه به عقب می جهد . هنگامیکه به عقب می جهد ، بی درنگ به نقطه شروع باز نمیگردد ، بلکه مارپیچ گونه حرکت کرده و عوامل دو نظامی را که جامعه از یکی به دیگری گذار کرده است به یکدیگر پیوند نمی دهد . برای نمونه ، چون در سرمایه داری دولتی که ادامه تدریجی — و ارگانیک توسعه سرمایه داری است ، شکلی از مالکیت خصوصی در مالکیت سهام و اوراق بهادار غالب میگردد ، نمیتوان چنین شکلی را در مورد سرمایه داری دولتی ای که بتدریج بر ویرانه های انقلاب کارگری ایجاد میگردد استنتاج کرد . پیوستگی تاریخی در مورد سرمایه داری دولتی ای که از سرمایه داری انحصاری استنتاج میشود ، در وجود مالکیت خصوصی (اوراق بهادار) نشان داده شده است . پیوستگی تاریخی در مورد سرمایه داری دولتی ای که ناشی از انحطاط و فناء دولت کارگری است ، در عدم وجود مالکیت خصوصی آشکار می شود .

توسعه مارپیچی در شوروی بهار آورنده ترکیبی است از رشد سرمایه داری که دارای دو تضاد است : یکی عالی ترین مرحله ای که سرمایه داری قادر به رسیدن به آنست که شاید هیچ کشور دیگری هرگز قادر به رسیدن به آن مرحله نباشد و دیگری چنان مرحله پائینی از توسعه سرمایه داری است که میتواند تاکنون خواهان تدارک پیش شرطهای مادی برای سوسیالیسم باشد .

شکست انقلاب اکتبر مانند نقطه شروعی در خدمت سرمایه داری شوروی قرار گرفت که در عین حال بسیار عقب تر از سرمایه داری جهانی قرار داشت .

این ترکیب ، خود را در حد اعلای تمرکز سرمایه ، در حد اعلای ترکیب ارگانیک سرمایه و از سوی دیگر ، با در نظر گرفتن سطح پایین تکنیک ، در بازدهی ناچیز کار و در فقر فرهنگی آشکار میسازد . این واقعیت بیان کننده سرعت رشد نیروهای تولیدی در شوروی است ، سرعتی بسیار سریعتر از آنچه سرمایه داری جوان تجربه کرد و در جهتی کاملاً مخالف آنچه که سرمایه داری در حال تباهی و رکود تجربه میکند .

سرمایه داری جوان ، وحشیگری غیر انسانی را در مورد زحمتکشان اعمال کرد . چنانچه بمنظور مبارزه با " ولگردی " ، قوانین اجبار زن-ان و کودکان به ۱۸ ساعت کار روزانه و غیره را ادامه داد ، سرمایه داری سالخورده یکبار دیگر مرتکب وحشیگریهای زمان کودکی خود میگردد ، با این تفاوت که قادر است ، آنچنان که فاشیسم نشان داد بسیار موثرتر به آن وحشیگریها ادامه دهد . این هر دو دوران ، با استفاده از زور و نیز مکانیزم خود بخودی اعمال قوانین اقتصادی مشخص می شود . ترکیب سرمایه داری دولتی با اهداف جوان سرمایه داری ، به دیوانسالاری شوروی اشتباهی نامحسوس و برای نصب ارزش افزونه و ظرفیت فراوانی برای وحشیگری غیر انسانی میدهد و او را قادر میسازد که در عین حال به اعمال ستم گری مفرط بپردازد .

هنگامیکه انگلس میگفت " بشر از حیوان منشأ گرفته است و نتیجتاً باید با وحشیگری و درنده خوئی ، خود را از بربریت برهاند " ، مطمئناً انقلاب سرسبالیستی یعنی هنگامیکه تاریخ " از خود آگاه " میگردد را توصیف نمیکرد . اما او بخوبی پیشا تاریخ بشریت را توصیف کرد . تاریخ ، نسام پطربزرگ را بعنوان یکی از : مبارزان ضد بربریت که روشهای وحشیانه اعمال کرد ، ثبت خواهد کرد . هرزن Herzen مینویسد " او با چماقی درد ستود رواقع چماق بدست تمدن را به ارمغان آورد " . نام استالین در تاریخ بعنوان ستمگر طبقه کارگر ثبت خواهد شد ، بعنوان قدرتی که قادر بود نیروهای تولیدی و فرهنگ بشریت را بدون چماق به پیش راند ، زیرا دنیا برای آن پیشرفت آماده بود ، اما او آنها را " چماق بدست " به پیش راند و

همزمان با آن، تمامی بشریت را با تهدید به زوال از طریق جنگ های امپریال-ایستی به مخاطره انداخت .

انقلاب پرولتری تمامی موانعی را که بر سر راه رشد نیروهای تولیدی بود از میان برداشت و به بسیاری از وحشیگری های کهن خاتمه داد . اما چگونگی درافزوا باقی ماند و در کشوری عقب مانده رخ داد ، به شکست انجامید و صحنه را برای مبارزه بر ضد وحشیگری با روشهای وحشیانه خالی نمود .

اقتصاد و سیاست

دولت " ارگان های ویژه ای از افراد مسلح ، زندانها و غیره " است — سلاحی است در اختیار يك طبقه برای اعمال ستم به طبقه و یا طبقات دیگر . در شوروی دولت سلاحی است در دست دیوانسالاری برای ستم توده ها — ای زحمتکش . اما این به تنهایی تمامی عملکرد دولت استالینیست را تشریح نمیکند . ولی جرابگوی نیاز مستقیم تقسیم کار اجتماعی و سازمان تولید — اجتماعی است ، هدف مشابهی نیز با تغییراتی ناچیز در دولتهای باستانی چین ، مصر و بابل **Babylonia** به مورد اجرا درآمد . در این کشورها ، عملیات بزرگ آبیاری که تنها در سطح وسیع میتوانست سازماندهی شود ، بسیار ضروری بود . بدینسان دولت نه تنها در نتیجه پیدایش طبقات و غیر مستقیم در نتیجه تقسیم اجتماعی کار ، بلکه مستقیماً — بعنوان بخشی از روند تولید رشد کرد . وابستگی و نفوذ دو جانبه پیدایش طبقات و ظهور و تقویت دولت چنان پیچیده است که هر گونه تفکیک سیاست از اقتصاد را غیر ممکن مسازد . به همین ترتیب در شوروی نیز دولت استالینیست تنها در نتیجه فاصله عمیق بین توده ها و دیوان سالاری و همچنین نیاز شدید به " ارگان های ویژه افراد مسلح " بوجود نیامد بلکه بصورت يك پاسخ مستقیم به نیازهای خرد نیروهای تولیدی و بعنوان يك عامل ضروری وجه تولید ایجاد گردید .

Chaldean میگوید :

یکی از پادشاهان جالدین

من بهراز رودخانه ها بمنظـ————و ر
 بهره برداری بشر می پردازم من
 آب رودخانه ها را به بیابانها روان ساخته ام
 من خندق های خشك را با آب رودخانه ها
 پر ساخته ام من بیابانهای هموار
 را آب داده ام . من برای آنها باروری و
 فراوانی آورده ام ، من آنها را بشکـ————ل
 سرزمین لذت در آورده ام .

پلخانوف که به این گفته استناد میکند ، میگوید : " این گفته ، با تمام
 لاف زنی اش ، تشریح نسبتا درستی است از نقش دولت آسیائی در سازماندهی
 روند اجتماعی تولید . . . ۵

استالین نیز میتواند ادعا کند که اوصنایع را ایجاد کرد ، نیروهای
 تولیدی شروری را به پیش راند و غیره . البته ، حکومت استبدادی پادشاه
 چالدین از دیدگاه تاریخی در زمان خود مترقی و ضروری بود ، اما حکومت
 استالین از دیدگاه تاریخی ارتجاعی و غیر ضروری بود .
 در جوامع باستانی و همچنین در شروری امروزی ، عملکرد دوگانـــــــــــــــه
 دولت ، بعنوان راهنمای طبقه حاکم و سازمان دهنده تولید اجتماعی ، سبب
 ترکیب سیاست و اقتصاد میگردد .

این ترکیب ، خصلت ویژه بالاترین مرحله سرمایه داری و همچنین دولت
 کارگری است . اما در دولت کارگری این ترکیب به این مفهوم است که کارگران
 تسلط سیاسی دارند و به چنان شرایطی میرسند که در آن " حاکمیت به سر
 افراد جای خود را به مدیریت بر اشیاء و هدایت روند تولید میدهد " ۶ ،
 اما در بالاترین مرحله سرمایه داری به این مفهوم است که تهدید سیاسی به
 حرکت خرد بخودی اقتصاد افزوده میشود و بد رستی نقش عمده ای به آن میدهد.
 چهره ویژه نظام سرمایه داری اینستکه تمام عناصر جامعه آینده در آن بشکلی
 پدیدار شوند که به سری سوسیالیسم هدایت نگردند بلکه از آن بسیار دور
 شوند .

بدینسان ، برای نمونه :

اما در مورد ارتش ، توسعه -----
 سرمایه داری سبب خد، متظام اجباری
 عمومی میگردد که نزدیک شدن به
 میلشای مردمی است . اما بشکل بسط و
 گسترش قوای نظامی جدید تحقق مییابد
 که تسلط دولت نظامی بر مردم را پیـــــار
 نیاورد و خصلت طبقاتی دولت را به بسی -
 نهایت میرساند . ۷

این ترکیب ثابت میکند که دوران ما چنان برای سوسیالیسم آماده است
 که سرمایه داری مجبور به جذب هر چه بیشتر عوامل سوسیالیستی است .
 همچنانکه انگلس گفت ، این فتح جامعه سوسیالیستی در درون جامعه
 سرمایه داری است . اگر چه این نفوذ از سنگینی بار استثمار و ستم نمی گاهد ،
 برعکس ، تحمل آنرا بسیار سنگین تر نیز میسازد (در يك دولت کارگری ،
 کارگران از آنجا که از لحاظ سیاسی آزادند ، از نظر اقتصادی نیـــــز آزاد
 هستند . دولت کارگری ، يك ترکیب اقتصادی و سیاسی است ، اما به همان
 اندازه بآنتایجی معکوس) (یعنی از آنجا که از لحاظ اقتصادی آزادند ،
 از نظر سیاسی نیز آزاد هستند (مترجم)) .
 اگر در هر کجا که سیاست و اقتصاد بایکدیگر ترکیب شده اند ، بیـــــن
 انقلاب سیاسی و اقتصادی و یا بین ضد انقلاب سیاسی و اقتصادی وجـــــه
 تمایز قائل شویم ، از دیدگاه نظری نادرست است .

بورژوازی قادر است همچنان بورژوازی باقی بماند ، مالکیت خصوصی
 را دارا باشد ، اما تحت اشکال مختلف دولت : تحت سلطنت فئودالـــــی ،
 سلطنت مشروطه ، جمهوری بورژوائی ، رژیم پناپارتيستی مانند ناپلئون اول و
 سوم ، دیکتاتوری فاشیستی و برای مدت معینی نیز حتی تحت يك دولت کارگری
 (دهقانان ثروتمند و اعضای سیاست نوین اقتصادی که تا سال ۱۹۲۸ وجود
 داشتند) . در تمامی این حالاتها ، يك رابطه مستقیم مالکیت بیـــــن
 بورژوازی و وسائل تولید وجود دارد . در تمامی آنها ، دولت از تسلط
 مستقیم بورژوازی رها است و در همه این حالات بورژوازی يك طبقه حاکم است .

آنجا که دولت مخزن وسائل تولید است، يك ترکیب مطلق بین سیاست و اقتصاد برقرار میگردد . سلب مالکیت سیاسی ، بمعنای سلب مالکیت اقتصادی است . اگر از پادشاه چالدین که در صفحات پیشین از او یاد شد ، سلب مالکیت سیاسی میگردد ، ضرورتاً از نظر اقتصادی نیز خلع مالکیت اقتصادی میشد . این واقعیت با تغییراتی ناچیز در باره دیوانسالاری استالینیست و همچنین در باره يك دولت کارگری صدق میکند . حتی در يك دولت کارگری که کارگران بطور فردی مالکین وسائل تولید نیستند و مالکیت آنان بر وسائل تولید بطور اشتراکی از طریق تصاحب دولت که مخزن وسائل تولید است تحقق مییابد . اگر از آنان سلب مالکیت سیاسی گردد ، خلع مالکیت اقتصادی نیز میگردد .

آیا انتقال تدریجی از دولت کارگری به سرمایه داری دولتی امکان پذیر است ؟

پرولتاریا قادر نیست ماشین دولتی بورژوازی را بدست آورد مگر آنکه آنرا خرد سازد . آیا انتقال تدریجی از دولت کارگری لنین و تروتسکی (۱۹۱۷-۲۳) به سرمایه داری دولتی استالین ، در تضاد با اساس تئوری مارکسیستی به دولت نیست ؟ این پرسش محور دفاع از این نظریه است که امروز هنوز شوروی يك دولت کارگری است . آنانکه به این نظریه معتقدند گفته تروتسکی را در سال ۱۹۳۳ نقل میکنند (اما گفتار پسر عکس او را در این باره ، در دوران بعدی حذف می کنند) . تروتسکی در اتحاد شوروی و بین الملل چهارم نوشت :

تشرهای پیرو عقیده مارکس که ویژه گیهای
تحول عظیم انتقال قدرت از دستهای
يك طبقه به طبقه دیگر را بازگو میکنند ، نه
تنها در مورد دوران انقلابی که تاریخ با
سرعت به پیش میرود بلکه در مورد دوران
ضد انقلاب نیز که جامعه به عقب کشانده
میشود نیز صادق است . این اعتقاد که

دولت شوروی به تدریج از پرولتاریا — یی به
بورژوائی تحول پیدا کرده است ، مانند
نمایش فیلم رفرمیسم از پایان به آغاز است .

پرسش مورد بحث ، تائید آخرین جمله است .

استقرار مجدد سرمایه داری از راههای گوناگون امکان پذیر است . استقرار
مجدد سیاست ممکن است مقدم بر بازگشت اقتصاد باشد ؛ یعنی در صورتیکه
گارد های سفید و ارتش های متجاوز موفق میشدند بلشویکها را سرنگ —
سازند . یا بازگشت اقتصاد حتی نه بشکل کامل ممکن است مقدم بر استقرار
نجدد سیاست باشد ؛ یعنی در صورتیکه دهقانان ثروتمند و اعضای سیاست
نویین اقتصادی که بر امتیازات اقتصادی خود تا ۱۹۲۸ عمیقاً چنگ انداخته
بودند موفق میشدند رژیم راسرنگون سازند . در هر دو حالت انتقال
از يك دولت کارگری به يك دولت سرمایه داری تدریجی نمی بوده است .
البته اگر بگوئیم که احتمال این انتقال تدریجی بوده است ، میتواند بطرز
توجیه پذیری خاطر نشان گردد که " مانند نمایش فیلم رفرمیسم از پای —
ان به آغاز است " . اما آنجا که دیوان سالاری يك دولت کارگری ، تبدیل به
يك طبقه حاکم گشته است ، استقرار مجدد اقتصاد و سیاست بشکل تجزیه —
ناپذیری بهم آمیخته اند . دولت بتدریج و بیش از پیش از کارگران جدا
میشود ، روابط بین دولت و کارگران بیش از پیش مثابه روابط بین کارفرمای
سرمایه دار و کارگران میماند . در چنین حالتی ، دارو دسته دیوان سالاری
که در آغاز بصورت يك انحراف ظاهر میشدند ، بتدریج خود را به يك طبقه
تبدیل میسازند که اهداف بورژوازی را در روابط سرمایه داری تولید تکمیل
نمیکنند . جدائی تدریجاً تکاملی دیوانسالاری از کنترل توده های که تا سال
۱۹۲۸ ادامه داشت ، با برنامه پنجساله اقتصادی به مرحله تغییر کیف —
ی انقلابی رسید .

اما هنوز این پرسش وجود دارد : آیا این نظریه در تضاد با تئوری
مارکسیستی از دولت نیست ؟

این مسئله از دیدگاه منطق صوری انکارناپذیر است که اگر پرولتاریا
نمی تواند بتدریج دولت بورژوائی را تبدیل به دولت کارگری سازد و لذا

باید ماشین دولتی را خرد کند ، هنگامیکه دیوانسالاری ، طبقه حاکم شد ، نمی تواند بتدریج دولت کارگری را تبدیل به دولت بورژوائی سازد و باید — ماشین دولتی را خرد سازد . ما باید از دیدگاه دیالکتیک ساله را به — نوعی دیگر مطرح سازیم . چه دلایلی وجود دارد که پرولتاریا نتواند بتدریج ماشین دولتی بورژوازی را تغییر دهد و آیا این دلایل همچنان بعنوان يك مانع استوار در مقابل تغییر تدریجی خصلت طبقاتی يك دولت کارگری عمل می کنند ؟

مارکس و انگلس می گفتند که تنها انگلستان می تواند از خرد کردن ماشین دولتی بعنوان نخستین گام در انقلاب پرولتری ، مستثنی باشد . این امر در مورد قاره اروپا صادق نبود . آنها گفتند که در انگلستان " انقلاب اجتماعی ممکن است کاملاً از راه صلح و وسائل قانونی اتفاق افتد " . لنین در این باره میگوید : " این در سال ۱۸۷۱ ، هنگامیکه انگلستان هنوز نمونه يك کشور کاملاً سرمایه داری ، اما بدون بسط و گسترش قوای نظامی و بدون يك دیوانسالاری عظیم بود ، طبیعی می بود . "

پس این دیوانسالاری و ارتش دائمی است که در راه پیشرفت سلامت آمیز کارگران بسوی قدرت ، ایجاد مانع می کند . اما دولت کارگری که دیوانسالاری و ارتش دائمی ندارد . پس بدینسان يك انتقال سلامت آمیز می تواند از دولت کارگری که در آن چنین نهادهائی وجود نداشته باشد به رژیم سرمایه داری دولتی که در آن چنین نهادهائی وجود دارند ، انجام پذیرد .

اکنون بگذارید ببینیم که آیا آنچه مانع يك انقلاب اجتماعی تدریجی می شود ، مانع ضد انقلاب تدریجی نیز می گردد . اگر سربازان ، در يك ارتش مبتنی بر سلسله مراتب ریاست ، برای کسب کنترل قاطع مبارزه کنند ، با مخالفت بید رنگ کاست افسران روبرو خواهند شد و هیچگونه راهی بجز برکناری این کاست با قهر و انقلابی وجود ندارد . برعکس ، اگر افسران میلیشیای مردمی کمتر و کمتر وابسته به اراده سربازان باشند — که اگر — آنها با هیچگونه دیوانسالاری نهادی روبرو نگردند می توانند چنین شوند — تبدیل آنان به يك کاست افسران مستقل از سربازان می تواند به تدریج بوقوع پیوندد . انتقال از يك ارتش دائمی به يك میلیشیای نمی تواند انجام پذیرد

مگر با بروز قهر شدید انقلابی، اما از سوی دیگر انتقال از يك ميليشيا به يك ارتش دائمی تا آنجا که نتیجه گرایشهای درونی خود ميليشيا است، میتواند و باید تدريجی باشد. مخالفت سربازان با دیوان سالاری در حال پیشرفت ممکن است دیوان سالاری را به خشونت با سربازان وادارد. اما این خشونت ضروری نیست. آنچه که در مورد ارتش صادق است، بهمان نسبت، رمورد دولت نیز صادق دارد.

دادگاههای مسکو، جنگ داخلی دیوان سالاری بر علیه توده ها بود، جنگی که تنها یکسوی آن مسلح و متشکل بود. آنها شاهد پایان رهایی کامل دیوان سالاری از کنترل عمومی بودند. تروتسکی هنگامیکه معتقد بود، دادگاههای مسکو و "قانون اساسی" گامپائی بودند بسوی استقرار مجدد سرمایه داری فردی از راه قانونی، از این بحث که تغیر تدريجی از يك دولت پرولتری به يك دولت بورژوائی، مانند "نمایش فیلم رفرمیسم از پایان سرمایه آغاز" است، صرف نظر کرد. او نوشت:

در حقیقت، قانون اساسی جدید . . .

برای دیوان سالاری راه گشای "قانونی" جهت ضد انقلاب اقتصادی است، یعنی استقرار مجدد سرمایه داری، بوسیله يك "اعتصاب سرد".^۹

استالینیسیم — بربریت؟

کلمه "بربریت" معانی متفاوتی دارد. ما در باره استثمار وحشیانه کارگران، ستم وحشیانه بر مردم مستعمرات، کشتار وحشیانه یهودیان توسط نازی ها و غیره سخن میگوئیم. در اینجا "بربریت" به مفهوم مرحله ای در تاریخ بشریت و یا محتوی معین روابط اجتماعی نیست بلکه چه مرحله مشخصی از اعمال يك طبقه است که ممکن است طبقه مرفعی و پیشرفته ای نیز

باشد : برای نمونه خلع ید وحشیانه از دهقانان هنگام پیشرفت سرمایه داری در انگلستان یا غارت وحشیانه مردم آمریکای جنوبی و غیره نمونه های مشخصی از "بربریت" است . "بربریت" ممکن است در حالیکه رابطهای با مفهوم اولی دارد ، معنایی کاملاً متفاوت از آن هم داشته باشد . ممکن است انحطاط کامل تمدن به يك دوره غیر تاریخی بمعنای انهدام کامل بشریت باشد . این مفهوم از "بربریت" بعنوان يك مرحله کامل در تاریخ بشریت است . البته يك رویداد مشخص ممکن است بدستی در هر دو مفهوم وحشیانه باشد . برای نمونه ، عمل طبقات حاکم در يك جنگ جهانی سوم ، به معنای نخست وحشیانه است و بدلیل انحطاط کامل جامعه به مفهوم دوم نیز ——— وحشیانه است . عمدتاً این معانی با هم متفاوت هستند و باید از یکدیگر متمایز گردند . "بربریت" در رابطه با عصر ما در مفهوم اول ، حاکی از بهائیتی است که بشریت بدلیل تاخیر در انقلاب سوسیالیستی میبزدازد . در مفهوم دوم حاکی از برپاد رفتن تعافی آرزوها در جامعه است که تباہ و منحل گشته است . بدینسان اگر نازیسم را بعنوان بربریت به مفهوم دوم ، "تجدید ——— خود الیسم" ، "دولت سوریانه ای" ، "يك دوره غیر تاریخی و غیر تعریف کنیم ناد رست است ، زیرا نظام نازی بر پایه کار پرولتاریا که از نظر تاریخی گورکن این نظام و نجات بشریت است استوار بود و تعریف بربریت به مفهوم دوم در مورد رژیم استالینیست حتی کمتر توجیه کننده است زیرا این رژیم در برابر عقب ماندگی شوروی و وحشت از نابودی توسط رقابت بین المللی ، بسرعت تعداد افراد طبقه کارگر را افزایش میدهد .

این مسئله يك موضوع موشکافانه و ازه شناسی تاریخی و تطبیقی نیست ، بلکه دارای اهمیت ویژه ای است . بکار بردن واژه بربریت به مفهوم دوم بهمان اندازه ناد رست است که اگر واژه برده را که متمایز از پرولتاریا است بکار کارگران شوروی برگزینیم . البته بردگی ، همانند بربریت در مفهوم نخست به معنای چهره ای از شرایط کارگران شوروی در دوران استالین و همچنین شرایط کارگران آلمان در دوران هیتلر — یعنی عدم آزادی قانونی کارگر ، نفی نسبی او از خود بعنوان يك کارگر — درست خواهد بود . اما بعنوان تعریف اصلی يك رژیم ناد رست است . بدینسان باید از بکار بردن واژه بربریت

به مفهوم دوم برای تعریف رژیم استالینیستی بشدت احتراز کرد . ما باید در واقع ، بکار بردن آنرا بطور کلی برای تعریف مرحله‌ای که امروز جامعه به آن رسیده است منع کنیم و تنها بکار بردن آنرا به مفهوم نخست یعنی بمنظور توضیح نمودهای مشخصی از انحطاط سرمایه داری بطور کلی چه در آمریکا ، در شوروی ، بریتانیا و یا ژاپن مجاز بدانیم . آیا شوروی استالینیستی نمونه‌ای از بربریت سرمایه داری است ؟ بله . آیا شوروی استالینیستی نمونه‌ای از بربریت است که نفی کامل سرمایه داری است ؟ خیر .

آیا رژیم استالینیست مرفی است ؟

يك نظام اجتماعی که برای رشد نیروهای تولیدی ضروری است و شرایط مادی را برای نظام بالاتر جامعه آماده میسازد ، مرفی است . ما باید بر روی شرایط مادی تاکید بگذاریم . زیرا اگر ما همه شرایط (آگاهی طبقاتی ، وجود احزاب انقلابی توده‌ای و غیره) را در آن بگنجانیم ، هر نظم اجتماعی مرفی خواهد بود ، اما وجود آن نظام ثابت میکند که همه شرایط برای سرنگونی اش آماده نیست .

این تعریف از آنجا سرچشمه نمیگیرد که هنگامیکه يك نظام اجتماعی ارتجاعی گردید ، مانعی در راه رشد نیروهای تولیدی میگردد و این نیروهای تولیدی از پیشرفت باز میمانند و یا میزان پیشرفت آن مطلقا کاهش مییابد . شکی نیست که فئودالیسم در قرنهای ۱۳ تا ۱۸ در اروپا ارتجاعی گشت ، اما چنین نظامی از رشد نیروهای تولیدی به میزان پیشین مانع نگشت و در واقع حتی رشد آنها را تسریع هم کرد . به همین ترتیب ، هنگامیکه لنین می‌گفت دوران امپریالیسم (که از آخرین دهه های قرن نوزدهم شروع گردید) حاکی از تباهی و انحطاط سرمایه داری است ، همچنین اظهار می داشت :

این اشتباه است اگر معتقد باشیم

که این گرایش به تباهی راه امکان رشد

سریع سرمایه‌داری را مسدود می‌سازد .
 چنین نیست ، در عصر امپریالیسم ، رشته‌های
 شخصی از صنعت بخش‌های شخصی از
 بورژوازی و کشورهای شخصی کم و بیش
 تسایم این‌گرایش و یا گرایش‌های دیگر
 پیگردند . بطور کلی توسعه سرمایه داری
بسیار سریع‌تر از گذشته است . اما این
 رشد نه تنها هر چه بیشتر در کل ناموزون
 می‌گردد ، بلکه این ناموزونی ماهیت آنرا
 آشکار می‌سازد ، بویژه در انحطاط کشورهای^{۱۰}
 که سرمایه آنان غنی تراست (مانند انگلستان)

لنین درباره انحطاط و تباهی سرمایه داری سخن گفته است و
 همچنین درباره انقلاب دموکراتیک در شوروی معتقد بود که با زدودن آثار
 فئودالیسم ، امکانات رشد شگرفی به سرمایه داری شوروی داده میشود ، که
 با گام‌های بلند در راهی که آمریکا می‌پیماید به پیش میرود . او هنگامی
 این عقیده را بیان کرد که معتقد بود ، دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و
 دهقانان "اهداف انقلاب بورژوائی را در شوروی تحقق می‌بخشد .
 با نگاهی به ارقام تولید صنعتی جهان از سال ۱۸۹۱ ، می‌بینیم که
 در دوران امپریالیسم ، نیروهای تولیدی جهان با رکود مطلق فاصله
 زیادی دارند : ۱۱

تولید صنعتی جهان (۱۹۱۳ : ۱۰۰)

۳۳	۱۸۹۱
۵۱	۱۹۰۰
۷۳	۱۹۰۶
۱۰۰	۱۹۱۳
۱۰۲	۱۹۲۰
۱۴۸	۱۹۲۹

در مورد ظرفیت تولید ، ما نیازمند در نظر گرفتن کنترل انرژی اتمی هستیم تا ببینیم چه گامهایی برداشته شده است . اگر کشورهای عقب افتاده از بقیه جهان جدا و منزوی بودند ، ما میتوانستیم با اطمینان ادعا کنیم که سرمایه داری در این کشورها مترقی است .

برای نمونه ، اگر کشورهای غرب انحطاط و اضمحلال می یافتند ، سرمایه داری هندوستان همان آینده درخشان و دراز مدت سرمایه داری بریتانیا در قرن نوزدهم را میداشت . همین امر در مورد سرمایه داری دولتی شوروی هم صادق است . مارکسیست های انقلابی ، جهان را بعنوان نقطه شروع میگیرند و بدینسان نتیجه گیری میکنند که سرمایه داری ، در هر جا که وجود دارد ، ارتجاعی است . شکلی را که بشریت باید امروز تحت عنوان درد نابودی ، حل کند ، این نیست که چگونه نیروهای تولیدی را رشد دهد ، بلکه این است که تا کجا و تحت چه روابط اجتماعی آنها را مورد استفاده قرار دهد .

این نتیجه گیری ، در مورد خصلت ارتجاعی سرمایه داری دولتی شوروی ، علیرغم رشد سریع نیروهای تولیدی اش ، تنها زمانی میتواند انکار گردد که ثابت شود سرمایه داری جهانی شرایط مادی ضروری برای برقراری سوسیالیسم را آماده نکرده است ، یا رژیم استالینیست شرایط ضروری بهتری را جهت برقراری سوسیالیسم در مقایسه با آنچه که توسط جهان بطور کلی آماده میشود مهیا نموده است . مجادله پیشین چنین نتیجه میگیرد که هنوز در دوران انقلاب سوسیالیستی نیستیم . آنچه که میتوان در پاسخ گفت اینست که شوروی استالینیست در مقایسه با هر کشور دیگری تمرکز عالی تری از سرمایه و طبقه کارگر به سوسیالیسم واگذار میکند . اما این تنها يك تفاوت کمی است : اگر ما اقتصاد های آمریکا و انگلستان را با یکدیگر مقایسه کنیم ، می بینیم که تمرکز سرمایه و اجتماعی کردن کار در آمریکا بسیار عالی تر است تا در انگلستان ، اما این مسئله ، سرمایه داری فعلی آمریکا را از دیدگاه تاریخی مترقی نمیسازد .

ممکن است کسی ادعا کند که وجود برنامه در شوروی یکی از عواملی است که اقتصاد شوروی را در مقایسه با سرمایه داری کشورهای دیگر بسط

يك اقتصاد مرقى تبديل ميسازد . اين استدلال كاملا نادرست است .
تا آنجا كه طبقه كارگر هيچگونه تسلطى بر توليد ندارد ، آنها عامل تعيين كننده
برنامه ريزى نيستند بلكه هدف آنها هستند . اين درست در مورد برنامه
كارخانه عظيم فورد نيز بهمان اندازه صادق است كه در مورد كل اقتصاد
شوروى و تا آنجا كه كارگران هدف هستند ، برنامه براى آنان تنهيا
به عنوان يكى از عوامل شرايط مادي ضرورى براى سوسياليسم است : يعنى
به عنوان يك جنبه از تمرکز سرمايه و كارگران .

در كارخانه هاى كه صد هزار كارگر دارد ، برنامه ، استادانه تر و
پيشرفته تر است تا در كارخانه هاى كه صد كارگر دارد و اين امر در سرمايه دارى
دولتى با ده ميليون كارگر حتى بيشتر صادق است . چنين برنامه هاى ، روابط
توليدى موجود در كارخانه بزرگ را نسبت به كارخانه هاى كوچكتر مرقى نميسازد .
اين برنامه در هريك از آنها توسط يك نيروى خارجى كور يعنى رقابت بين
توليد كنندگان مستقل ، ديكته شده است .

موجوديت رژيم استالينيست خود ، نشاندهنده ماهيت ارتجاعى آنست
بدون شكست انقلاب اكتوبر ، رژيم استالينيست نمى تواند وجود داشته
باشد و بدون آماده بودن جهان براى سوسياليسم ، انقلاب اكتوبر واقع
نميشد .

فصل هفتم

اقتصاد شوروی و قانون ارزش مارکس و نظریه بحران سرمایه داری (جبرگرایی اقتصادی در رژیم استالینیستی) .

مقدمه . قانون ارزش مارکس . کاربرد پذیری قانون ارزش در انحصار سرمایه داری . سرمایه داری انحصاری دولتی و قانون ارزش . بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی جد از سرمایه داری جهانی . بررسی قانون ارزش مارکس و اقتصاد شوروی در رابطه با سرمایه داری جهانی . آیا سرمایه داری دولتی جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ .

نظریه مارکس در باره بحران سرمایه داری . سرمایه داری دولتی و بحران — طرح مساله . بوخازین در باره بحران در سرمایه داری دولتی .

"راه حل" توگان بارانوفسکی Tugan Baranovsky . تولید

و مصرف و سائل تخریب

مقدمه

به اعتقاد مارکس و انگلس، اصل اساسی سرمایه داری را، که متمایز از کلیه نظام های دیگر اقتصادی است، قانون ارزش تشکیل میدهد . یعنی قانونی که همه قوانین دیگر سرمایه داری از آن نشأت گرفته است . "بدینسان شکل ارزش تولیدات، تاکنون تمامی شکل سرمایه داری تولید، تضاد بین سرمایه داران و کارگران مزد بگیر، ارتش ذخیره صنعتی و بحرانها را در چنین داشته است" .^۱ از این رو، قانون ارزش، قانون اصلی اقتصاد سیاسی مارکس است .

Ostrovitianov

لاپیدوس Lapidus و اوستروویتیانوف

دو اقتصاد دان مشهور شوروی، در مقدمه کتاب اقتصاد سیاسی خود، این پرسش را مطرح میسازند که "آیا اقتصاد سیاسی تمامی روابط تولیدی بین افراد را بررسی می کند ؟" و پاسخ آنان چنین است :